

نوروز ۶۶ در زندان

علی پژمان

شکنجه و اعدام‌های اوایل دهه ۶۰ همراه با مصاحبه‌های نمایشی برخی از رهبران گروه‌های سیاسی با پاهای باند پیچی شده سپری شد. حاج داوود همراه با توابعین‌اش سرنگون شد. بهار سال ۶۶ پس از گذشت ۶ سال زندگی در اسارت فرا رسید. همراه با مبارزان بیشماری همچنان در بندیم و چشم‌اندازی برای آزادی وجود ندارد. سال ۶۶ با تمامی سختی‌هایش سال ۶۰ نیست. فضائی برای نفس کشیدن در زندان باز شده، می‌توان به استقبال بهار رفت و ادامه زندگی در میان این چار دیواری را میسر کرد.

از اوین به قزل حصار و از قزل حصار به گوهر دشت. اواخر سال ۶۵ است. برای اولین بار قرار گذاشتیم نوروز ۶۶ را در زندان جشن بگیریم. سال‌های قبل امکان چنین کاری را نداشتیم. به پیشنهاد یکی از رفقای همبند و پس از گفتگو با سایرین قرار شد وسایل جشن را آماده کنیم. او هر سال به هنگام نوروز، مخفیانه با خاکشیر سبزه درست می‌کرد. سبزه بسیار زیبایی برای نوروز ۶۶ درست کرده بود. با پارچه‌ای سرخ تابلویی ساخت و با خاکشیر عبارت "بهاران خجسته باد" را بر روی آن نوشت و ستاره‌ای به طول ۶۰ و عرض ۳۰ سانتیمتر در وسط آن طراحی کرد. زمینه تابلو سرخ بود، ستاره و "بهاران خجسته باد" سبز.

برای اینکه نوروز شادتری داشته باشیم، این رفیق همبند به یک رفیق ارمنی که نوازندگی گیتار را بخوبی می‌دانست، پیشنهاد داد گیتاری برای او بسازد که با نواختن آن به مراسم نوروزی شادی بیشتری به بخشد. قرارها گذاشته شد و کارها قدم به قدم پیش رفت.

قرار شد که رفیق همبند گیتاری از تخته، روزنامه و خمیر نان بسازد. تهیه تخته در زندان کار ساده‌ای نبود. قرار شد هر بار چند قطعه تخته از جعبه میوه‌هایی که هر از چند گاهی به بند آورده می‌شد برداشته شود و فاصله تخته جعبه‌های باقی‌مانده طوری تنظیم شود که زندانیان متوجه کمبودها نشوند. روزها در اسارت بکندی سپری شدند. سبزه هر روز به طور مخفیانه به هواخوری برده می‌شد تا با نور آفتاب خوشرنگ تر و شاداب‌تر شود. تخته‌ها می‌باید چند روزی در آب خیس می‌خوردند و پس از آن با سنگ سائیده می‌شدند. رفیق همبند با کمک چند همبندی دیگر و مشورت با رفیق ارمنی با دقت و علاقه زیادی کار ساختن گیتار را پیش برد تا حاصل کار از نظر فنی حالتی پیدا کند که از آن صدای گیتار در آید. یک ماه مخفیانه روی پروژه گیتار کار شد. تخته چوب‌ها پس از سائیده شدن به نازکی کاغذ شدند. تخته چوب‌ها به شکل گیتار قالب بندی شده و با نخ به هم بسته شدند. آنها می‌باید تا پنج روز به همین حالت باقی می‌ماندند تا کاملاً خشک شده و شکل بگیرند. نخ‌ها را بعد از پنج روز باز کردیم و با خمیر نان و روزنامه سطح آنها را کاملاً پوشاندیم تا منفذی باقی نماند و بتوان نوسانات صوتی را بر بستر آن تولید کرد. مرحله بعدی خشک شدن روزنامه و خمیر نان بود و در آخر باید سیم گیتار را با تاباندن نخ جوراب می‌ساختیم. نخ پلاستیکی جوراب را سه بار تاب دادیم تا آنقدر محکم شد که از آن صدایی نظیر صدای سیم گیتار بر می‌خواست. گروهی دیگر به موازات این پروژه، با مخلوط کردن بیسکویت، انجیر، خرما و هر آنچه که در دسترس بود کیک و شیرینی تهیه کردند. گیتار آماده بهره برداری شد. رفیق ارمنی شروع به نواختن کرد. او با موسیقی آمریکای لاتین آشنا بود و قطعاتی از آن را نواخت. با شنیدن این آهنگ‌ها احساس آرامش کردم. نوای گیتار، روح خسته مرا که شش سال زیر وحشیانه‌ترین فشارهای رژیم جمهوری اسلامی تاب آورده بود جلا می‌داد.

رفیق ارمنی سال‌ها گیتار بدست نگرفته بود و به همین خاطر مرتب تمرین می‌کرد تا خود را برای اجرای برنامه هنری عید آماده کند. سه روز به عید مانده بود. رفیقی که سبزه و مقدمات گیتار را تهیه کرده بود، سبزه را طبق معمول به هواخوری برد. معمولاً نگره‌هایی که در هواخوری را باز می‌کرد بعد از ده دقیقه که همه جای حیاط را بازرسی می‌کرد و مراقب بود بند قبلی چیزی برای ما در هواخوری جاسازی نکرده باشد، از بند خارج می‌شد. این بار نگهبان از هواخوری خارج نشد و در میان انبوه زندانیان ایستاد و به تماشای بازی فوتبالی پرداخت. رفیقی که سبزه را به هواخوری آورده بود متوجه حضور نگهبان نشد. او سبزه را در مقابل نور قرار داد. سبزه بزرگ و زیبا شده بود. هر بار که این رفیق سبزه را به هواخوری می‌آورد تعدادی زندانی به دور آن حلقه می‌زدند. نگهبان از آنسوی حیاط متوجه جمعیتی شد که به تماشای سبزه آمده بودند. جلو آمد و گفت: "به به چه سبزه قشنگی!!" او پرسید: "چه طوری آن را باین شکل درست گردید؟". او ظاهراً نمی‌دانست چه عکس‌العملی باید نشان دهد. از بند خارج شد و سبزه را به مافوق خود گزارش داد. رفیق همبند که به عاقبت کار بخوبی آگاه بود، پس از آنکه نگهبان از بند خارج شد، لباس‌هایش را به تن کرد و آماده رفتن به زیر هشت شد. ده دقیقه بعد همان نگهبان در بند را باز کرد و گفت: "سبزه و سازنده‌اش بیان بیرون". رفیق همبند با تابلوی بسیار زیبایی از بند خارج شد. او را به مدت یکماه به سلول انفرادی فرستادند و در شادی بند و شنیدن صدای گیتاری که خود ساخته بود شرکت نداشت. اما شنوندگان گیتارش حضور وی را در میان جمع بخوبی احساس می‌کردند. او بعد از آنکه به بند برگشت واقعه‌ای را که در بیرون از بند برایش اتفاق افتاده بود تعریف کرد. بعد از آنکه از بند خارج شد به او چشم بند زده و به زیر هشت برده بودند. ناصرین دادیار زندان از او پرسیده بود: این تابلویی که درست کردی چیست؟ او جواب داده بود: سبزه و در ادامه گفته بود مگر شما ایام عید سبزه سبز نمی‌کنید. هنوز جمله‌اش تمام نشده با مشت و لکد به جان او افتاده بودند. آنقدر او را زده بودند که فراموش نکند در زندان جمهوری اسلامی بسر می‌برد. ناصرین به او گفته بود: "ضد انقلاب کثیف"

فکر کردی ما خریم!! خر خودتی!! آن ستاره چیست!! چرا به جای ستاره شلغم نکاشتی؟! او در جواب گفته بود: شلغم زیبا نیست، ستاره زیبا است. او را مجدداً مورد ضرب و شتم قرار داده و ناصریان به او گفته بود: "ضد انقلاب سرموضعی برو انفرادی و ایام عید را آب خنک بخور تا حالت جا بیاد و بفهمی که شلغم زیبا است یا ستاره!!".